

بخش دوم

پونديهوديان

با فرهنگ ايران زمين



پروفسور امنون نتصر در این
بخش از گفت و گوها به
بیان پیشینه تاریخی یهودیان
ایران و سهم فرهنگی آنان
در این سرزمین می پردازد

گفت و گوی چهاردهم

سروده شاعر یهودی، یکی از قدیمی ترین اشعار فارسی به شمار می آید



خزانه اوراق دینی یهودی در کنیسیای قاهره، بزرگترین آرشیو فرهنگی تاریخ یهود

پرسش - شما در گفت و گوی پیشین گفتید که فرقه قرائی در میان یهودیان در ایران پایه گذاری شد و مطالبی را درباره شیوه اندیشه آنان بیان کردید و به دو تن از اندیشمندان قرائی اشاره داشتید. قرائی ها یک اقلیت کوچک در جامعه یهودیان جهان بوده اند. سرنوشت آنان در ایران چه شد؟

پاسخ - این جنبش فکری و دینی در ایران رفته رفته ناپدید شد و دو علت برای آن وجود دارد: علت اصلی، بحث و جدل و مبارزه و حتی می توانم بگویم ابراز مخالفت های شدید از جانب پاره ای از بزرگان علوم ربانی یهودی که در رأس آن ها "سعلیا گائون" قرار داشت. گائون و ربان های دیگر با ابراز خشم و ناخرسندی، امکان ندادند که جنبش قرائی جان بگیرد و آن ها در داخل ایران پراکنده شدند - که این خود نشان می دهد که در داخل ایران نیز ابراز مخالفت ها و مبارزاتی علیه افکار آنان وجود داشته است.

از مطالب فشرده ای که من در گفت و گوی پیشین در مورد پیدایش قرائی ها و اندیشه های آنان بیان کردم، نباید این تصور ایجاد شود که همه یهودیان ایران به این اندیشه پیوسته و پیرو قرائی ها شده بودند. ما هیچ اطلاعاتی درباره شمار این افراد نداریم. ولی همین قدر که بنیامین نهاوندی در یک شهر پرجمعیت یهودی آن روز، نهاوند، روحانی بزرگ یهودیان بوده و در برابر مخالفان ایستادگی کرده و نوشته های خویش را انتشار داده و دیدگاه های خود را بیان کرده، می تواند احتمالاً نشانگر آن باشد که در برخی شهرهای بزرگ یهودی نشین، شمار چشمگیری قرائی وجود داشته اند که ما از چون و چند آن اطلاعات کافی نداریم.

ولی پیرامون دانشسراهای ربانی در حوزه های دینی یهودی در بغداد و همچنین در قفقاز و خراسان و اماکنی که کم و بیش از مرز عراق دور بوده، و همچنین در مصر جنبش قرائی نضج گرفت که برحسب اتفاق، گروه هائی از این قرائی ها که در کشورهای پیرامونی ایران و همچنین در مصر و قفقاز اقامت داشتند، آن ها نیز ایرانی بودند.

مثلاً خاندان مرفه و ثروتمند "سهل" در مصر که با خلفای فاطمی (که شیعه بودند و در آن سرزمین حکومت می کردند) داد و ستد و رفت و آمد داشته، قرائی بوده است. تصور می کنم که یک علت عمده، وجود مخالفت های شدید بود که حوزه ربانی و رهبری روحانی یهودیان نسبت به این جنبش ابراز می داشته است و علت دوم را نیز می توان مخالفت های داخلی با این شیوه تفکر دانست.

مراکز تجمع و زندگی قرائی ها در منطقه رفته رفته فروپاشید، و من اگر یک جهش زمانی کنم و به قرن نوزدهم برسم، در آن دوران در دو نقطه، یکی در شبه جزیره کریمه در کنار دریای سیاه، (که امروز متعلق به جمهوری اوکراین است) و همچنین در مصر جوامع قرائی زندگی می کردند.

درباره شمار قرائی های امروز آماری نداریم و در برخی ارزیابی ها آمده است که شمار آنان ممکن است به صدهزار نفر برسد. در اسرائیل امروز قرائی ها در دو شهر متمرکز هستند که رمله و خولون نامیده می شوند و هر دو در مرکز اسرائیل قرار دارند و آنان در این دو شهر مراکز دینی بر پا کرده و دارای کنیسه های ویژه خود هستند آن ها تنها بین خود ازدواج می کنند و شمارشان روز بروز کاهش می یابد و احتمالاً در حال تحلیل رفتن در جامعه بزرگ اسرائیل هستند.

بسیاری از اموری که قرائی ها در گذشته، یعنی در قرن های نهم و دهم و یازدهم روی آن ها تاکید می کرده اند، به تدریج تحول یافته و امروز کم و بیش به یهودیت تلمودی نزدیک شده اند. این سرگذشت کلی قرائی ها در جهان است. ولی سرنوشت آنان در ایران به کجا کشید، باید بگویم که من هنگام نگارش رساله پژوهشی که در جلد دوم "پادیاوند" در لوس آنجلس انتشار یافت، به دو نامه برخورد کردم که در بایگانی نگاهداری می شده است. در این نامه ها به افرادی اشاره شده که از شهر سلماس در آذربایجان (که نام آن در دوران رضاشاه به "شاپور" تغییر یافت) به استانبول می روند و در آن جا خود را به جامعه قرائی شهر به عنوان قرائی های ایرانی معرفی می کنند.

این جریان در اواسط قرن نوزدهم و در دوران قاجار رخ داد. جامعه یهودیان قرائی در استانبول نامه ای به شهر سلماس و به جامعه یهودی آن کشور می فرستد و می نویسد که چند نفری به استانبول آمده و می گویند که آن ها قرائی هستند، و این در حالی که یهودیان استانبول نمی دانسته اند که در شهر سلماس در ایران نیز قرائی وجود دارد. در این نامه پرسیده شده که آیا واقعا در بین یهودیان سلماس و دیگر نقاط ایران نیز قرائی وجود دارد؟ نامه دوم در رابطه با یهودیان ساوجبلاغ است که آن هم در غرب ایران قرار دارد و از آن جا هم یهودیان به عنوان قرائی به استانبول رفته بودند.

ولی آیا در آن دوره قرائی هائی در آن شهرها وجود داشته اند یا نه، من شوربختانه نمی توانم یک ارزیابی قاطعانه عرضه کنم، چون اگر پاسخی به آن نامه ها از استانبول داده شده باشد، ما آن را پیدا نکرده ایم.

به هر حال، می توان به این نتیجه رسید که احتمالا در دوره صفویه - که دوران سرکوب شدید یهودیان در ایران بود - قرائیت از این سرزمین رخت بر بست، و به سرزمین های پیرامونی مانند ترکیه، مصر و جنوب روسیه انتقال یافت. کم و بیش، این است سرنوشت قرائی ها.

موضوع دیگری که می خواهیم در ارتباط با جنبش های فکری و مذهبی که در گفت و گوی پیشین به آن اشاره شد اضافه کنم، فردی به نام "حیوی بلخی" است. بلخ در آن دوران یک سرزمین ایرانی بوده و امروز نیز همچنان از نظر فرهنگی ایرانی محسوب می شود.

حیوی بلخی نیز همانند اندیشمندانی که در گفت و گوی پیشین از آن ها نام بردیم، به انتقاد شدید از روحانیون اعظم یهودی در بغداد می پردازد - ولی ما نمی دانیم که آیا او نیز قرائی بوده و یا این که یک جنبش فکری تازه، این بار در بلخ به وجود آمده بود.

با در نظر گرفتن آن که بلخ در دوران حیوی بلخی، یعنی کم و بیش در قرن نهم یا دهم میلادی، صحنه تبلیغات مذهبی گسترده ادیان متعدد بوده، و زرتشتیان و بودائی ها و دیگران در آن جا فعالیت بسیار می کرده اند - و هنوز هم معابد زرتشتی و بودائی در بلخ وجود دارد، این پرسش مطرح می گردد که آیا واقعیت های آن زمان تاثیراتی بر اندیشه و افکار حیوی بلخی به جای گذاشته یا نه.

ما حتی مستقیما درباره حیوی بلخی چیزی نمی دانیم و تنها مطلبی که می دانیم، رساله "سعیدیا گائون" (از رهبران روحانی اعظم یهودیان) در پاسخ به رشته پرسش های انتقادی حیوی بلخی بوده که شمار آن ها به دویست می رسیده است.

گویا حیوی بلخی و دانیال بن موسی دامغانی و بنیامین نهاوندی و چندین نام دیگر که به ما رسیده، در اندیشه بازنگری در دین و ایجاد اصلاحات تنها نبوده اند و احتمالا دیگر یهودیانی نیز وجود داشته اند که مطلبی از آن ها به دست ما نرسیده است.

بی تردید در میان یهودیان ایرانی، ما متفکرانی داشته ایم که تراوشات مغزی و نوشتارهای آنان به دست ما نرسیده و اطلاعاتی نیز که به آن ها دست یافته ایم، کم و بیش تنها در صد سال

اخیر بوده است؛ و علت آن بدست آمدن مقادیر بسیار زیادی اوراق و مکاتبات یهودی است که در بالاخانه و پستوی یک کنیسه‌ی متروک یهودی در حومه شهر قاهره به طور اتفاقی در سال ۱۹۰۱ میلادی کشف شد.

در پاسخ به این پرسش که چگونه بالاخانه و پستوی فوقانی یک کنیسه در قاهره به انبار اوراق و مکاتبات یهودی مبدل می‌شود، این توضیح را باید بدهیم که یهودیان در دوره‌ای بر این باور بودند که هر مطلبی که به زبان عبری و به خط عبری روی هر چیز و هر کاغذی نوشته شده باشد، جنبه تقدس دارد و نمی‌توان آن را نابود کرد و باید در انبار نگاهداری شود تا خود بپوسد و از بین برود.

عبری یک زبان مقدس است که "لاشون هقُدش" (לשון הקודש Lashon haqodesh) نیز نامیده می‌شود که به زبان عبری به مفهوم "زبان مقدس" است.

هرچیزی که به زبان مقدس بر قطعه کاغذی نوشته شود مقدس محسوب می‌گردد. با پیروی از این باور بود که بسیاری از تومارهای و اوراق کتب تورات را که به مرور زمان کهنه و پاره شده بود، و برخی نوشتارهای مذهبی یهود را که جنبه "میدراشی" داشت و قدیمی و پوسیده شده بود، با تشریفات ویژه‌ای یا در مکانی دفن می‌کردند، و یا آن‌ها را در صندوقی انباشته و در آن را قفل می‌کردند و در مکانی محفوظ نگاه می‌داشتند که به آن بی‌احترامی نشود و خود از بین برود.

در آن انباری زیرپشت بام در کنیسه‌ی حومه قاهره، این روند صدها سال ادامه داشته و بعدها این کنیسه متروک مانده و فراموش شده – تا این که دوباره شناسائی می‌گردد. شمار اوراق پاره‌ای که در این بایگانی به دست آمده بیش از صد هزار است که هر برگ آن از نظر شناسائی پیشینه یهودیان خاورمیانه یک گنجینه بزرگ محسوب می‌شود.

بخش زیادی از این اوراق به دست آمده را با کشتی به بریتانیا فرستادند و تعداد زیادی از این ورق پاره‌ها در آرشیو دانشگاه کمبریج نگاهداری می‌شود و من هرگاه که به بریتانیا می‌روم سری هم به این آرشیو می‌زنم و با احترام بسیار منتظر می‌مانم تا کتابدار این اوراق را دانه دانه برای من بیاورد و من با احتیاط تمام آن‌ها را نگاه کنم و ببینم که چیزی ایرانی در آن وجود دارد یا نه.

خوشبختانه تا امروز در میان این اوراق، صد و سی برگه پیدا شده که با یهودیان ایرانی ارتباط پیدا می‌کند. پاره‌ای از این مطالب به زبان عبری نگاشته شده، ولی نام ایران نیز در آن‌ها آمده است.

وقتی من از ایران صحبت می‌کنم، مقصودم سرزمین فرهنگی ایران است و ایران باستان و نه ایران در مرزهای جغرافیائی امروز آن. منظور من از "ایران" هر سرزمینی است که در آن جا جمعیت ایرانی زبان وجود دارد و یا داشته است. مرزهای سیاسی ایران در طول تاریخ بارها و بارها دچار تغییرات بسیار گردیده است.

از دیدگاه من، سرزمین هائی چون بلخ و خوارزم و دربند (در داغستان امروز) از نظر فرهنگی جزو ایران محسوب می شود و من به مرزهای سیاسی کاری ندارم. این ایران بزرگ که از کمغان در نزدیکی کابل افغانستان گرفته تا غزنه و تا سواحل خلیج فارس گسترده بوده، پذیرای شمار زیادی یهودی نیز بوده است که فعالیت فرهنگی نیز داشته اند و اسناد و شواهد آن در بایگانی بالاخانه کنیسیای حومه قاهره نیز به دست آمده است و می توان آن را تاحدودی بازسازی کرد.

پیشتر گفتم که در بین اسناد آن انباری کنیسا، تا کنون صد و سی ورق پیدا شده که به یهودیان ایران مربوط می شود. به یک موضوع در رابطه با اوراق به دست آمده می خواهم اشاره کنم که برای شخص من بسیار جالب بوده است: سخن از قطعه کاغذی است که در آن شعری نوشته شده که از از گل و بلبل و سنبل و امثال آن سخن می گوید. این شعر تاریخ ندارد و کاغذ آن تا حدود زیادی پوسیده شده و موربانه آن را خورده و پاره ای از کلمات نیز قابل خواندن نیست. هفت یا هشت بیت این شعر قابل خواندن است و آن را در حدود غزل می توان تصور کرد.

در یکی از گفت و گوهای پیشین گفته بودم که احتمال دارد نخستین نوشتارها به زبان فارسی امروز که تا کنون به دست آمده، نگاشته شده توسط یک یهودی بوده است. این نوشتار در ترکستان شرقی پیدا شده که امروز بخشی از چین شرقی محسوب می شود. این سند کم و بیش در سال ۷۵۰ میلادی نگاشته شده است.

تمام ما ایرانیان، چه مسلمان و یهودی و زرتشتی و ارمنی هیچ سندی پیش از آن تاریخ به زبان فارسی نداریم. تصور می کنم همان شعری نیز که اکنون به آن اشاره می کنم، متعلق به دوران قدیم باشد، گرچه اطلاعات دقیقی نداریم و از نظر زبان شناسی باید بیشتر مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد.